

بابا گرگه و پاپی

کاری از تیم :

Flaxen Guys

Akane

مترجم :

Knigh

کلپتر :

Lilac

ویراستار :

Suyori

تایپیسٹ :



@Flaxen_Guys



@Flaxen_Guyss



@FlaxenGuys

وقتی پاپی بیدار
شد خودشو وسط جنگل
پیدا کرد.

هیچی یادش نمی اومد.
من کی ام؟ کجام؟

سرش خیلی درد
می کرد.

مامانم کجاست؟

جنگل سرد و
تاریک بود.

پاپی خیلی
ترسیده بود.

بعد سر و کله ی
یه گله سگ بزرگ
پیدا شد.

تو کی هستی؟

مامان منی؟

بو کردن

رو
عین

!آه



مامان، صبر کن!



بعد از اون روز سگ‌های بزرگ دوستاش شدن و

برای مدت طولانی باهاشون زندگی کرد.

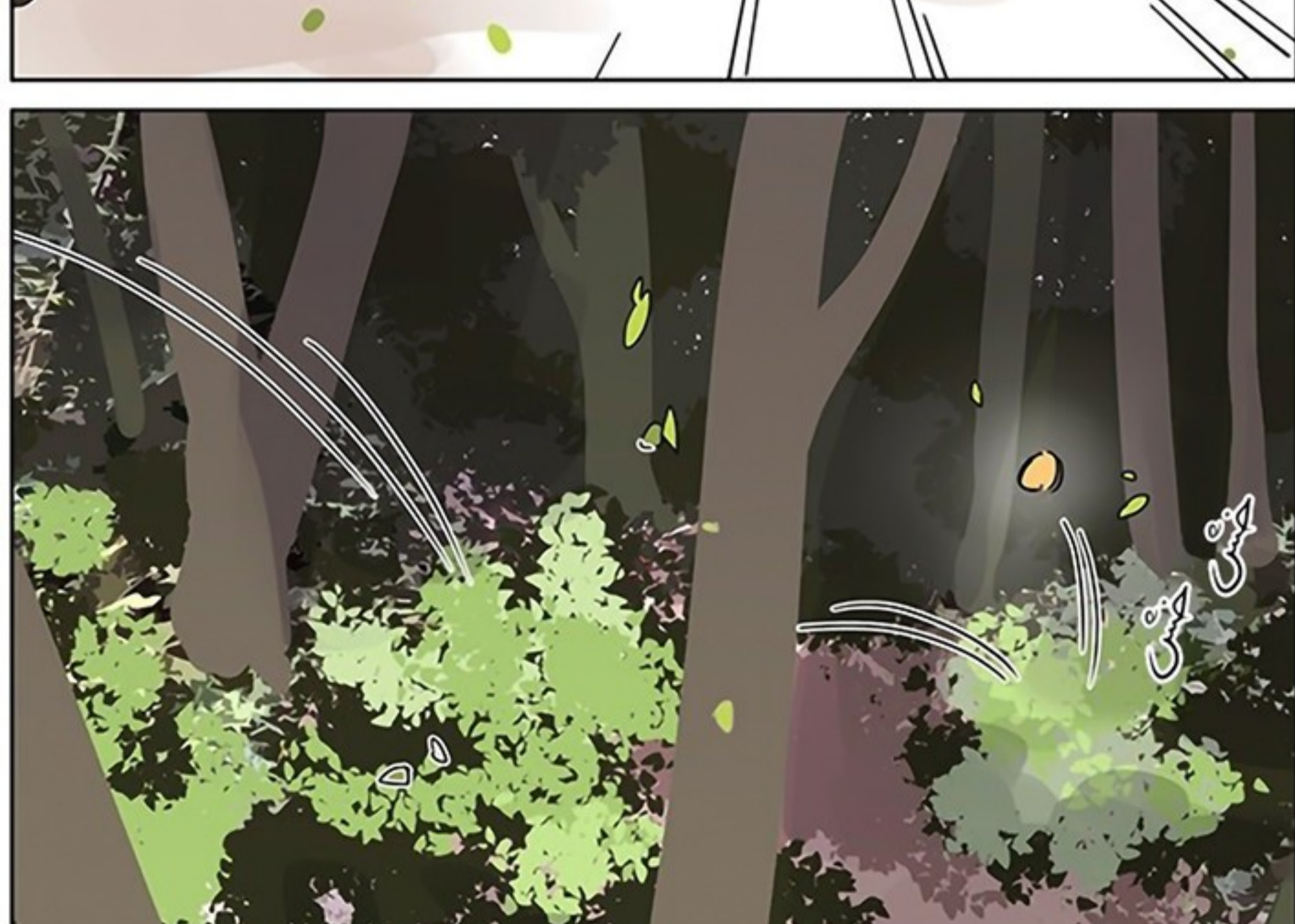
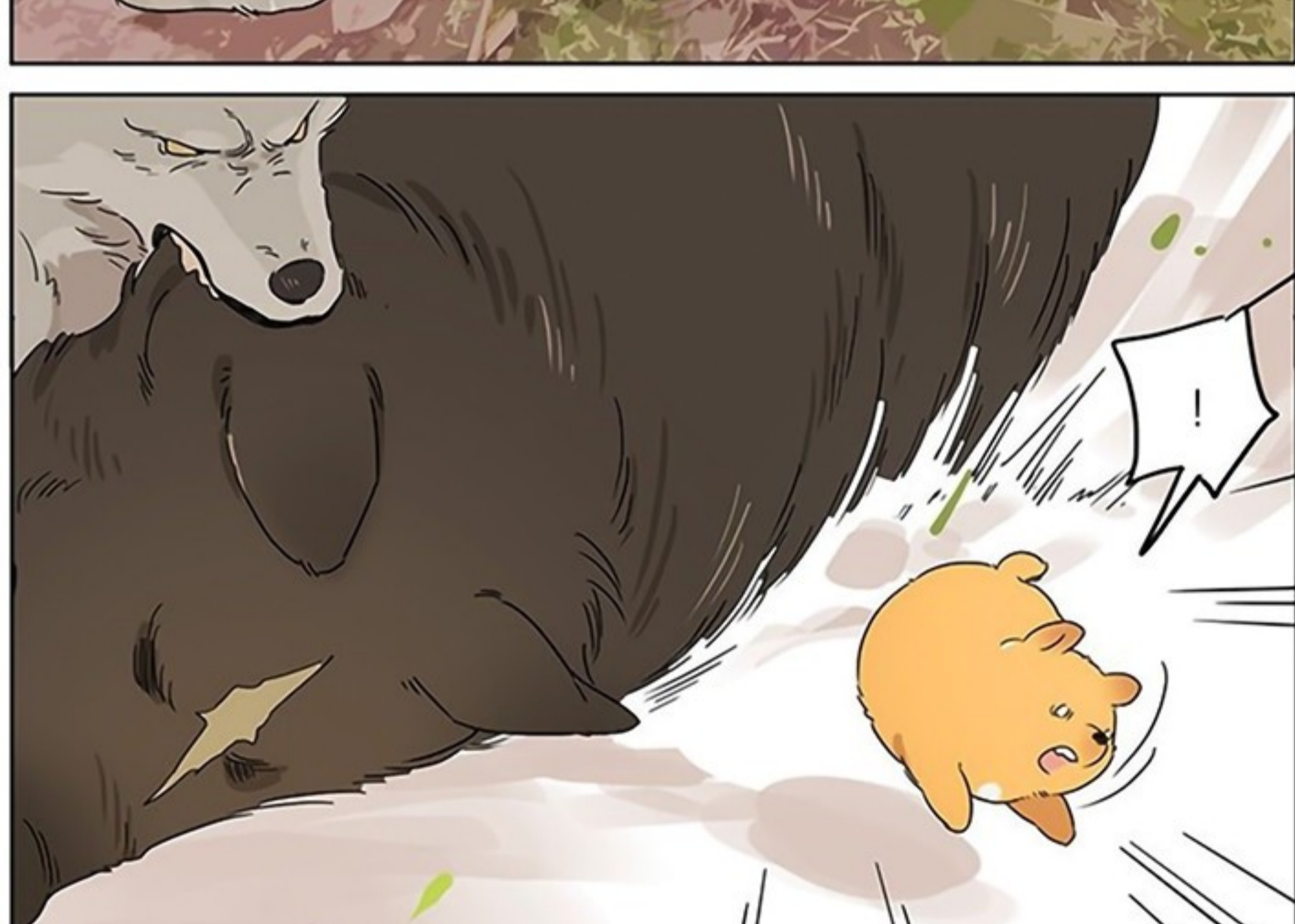
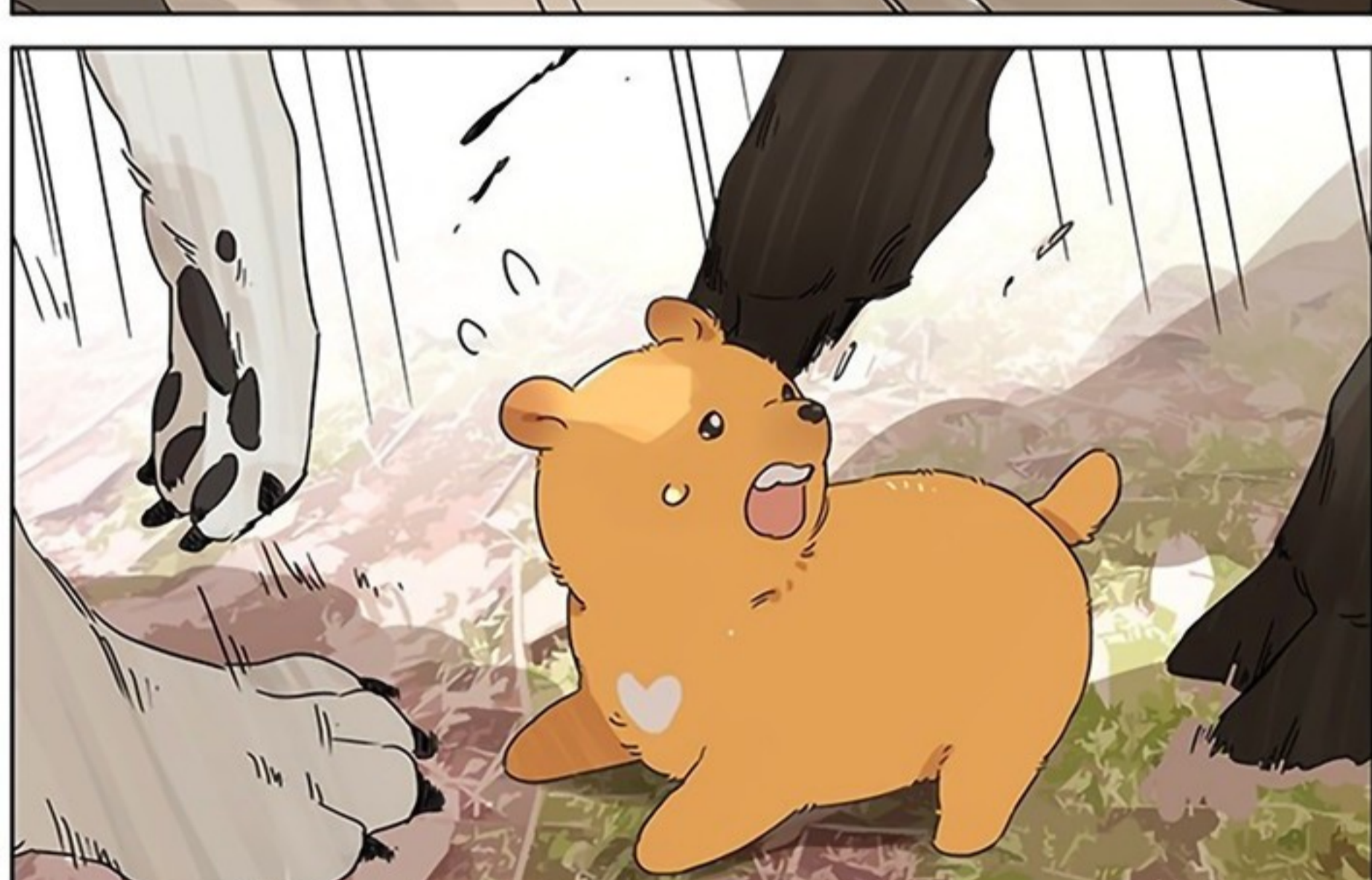


تا اینکه یه روز،

کویدن



خرناس

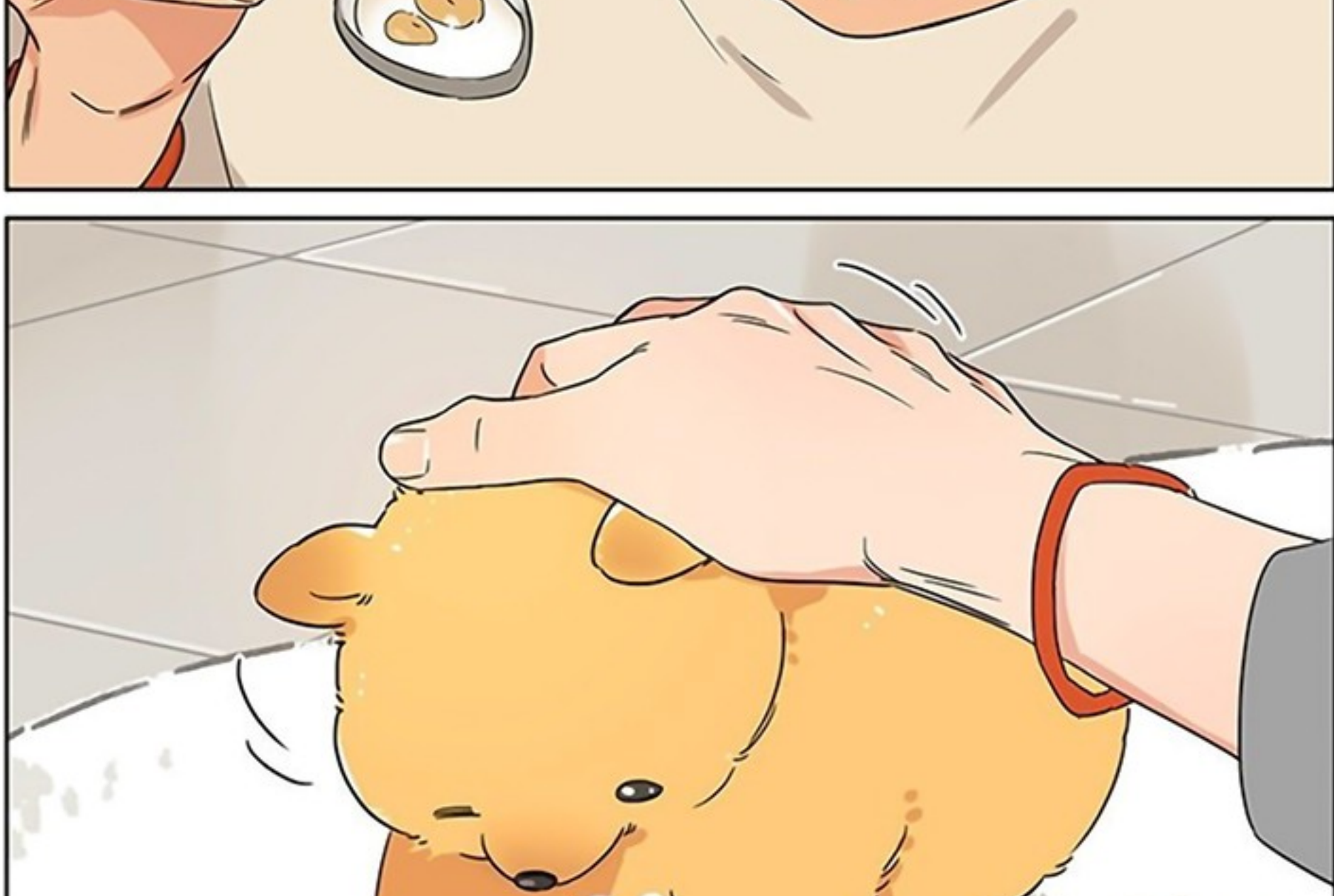
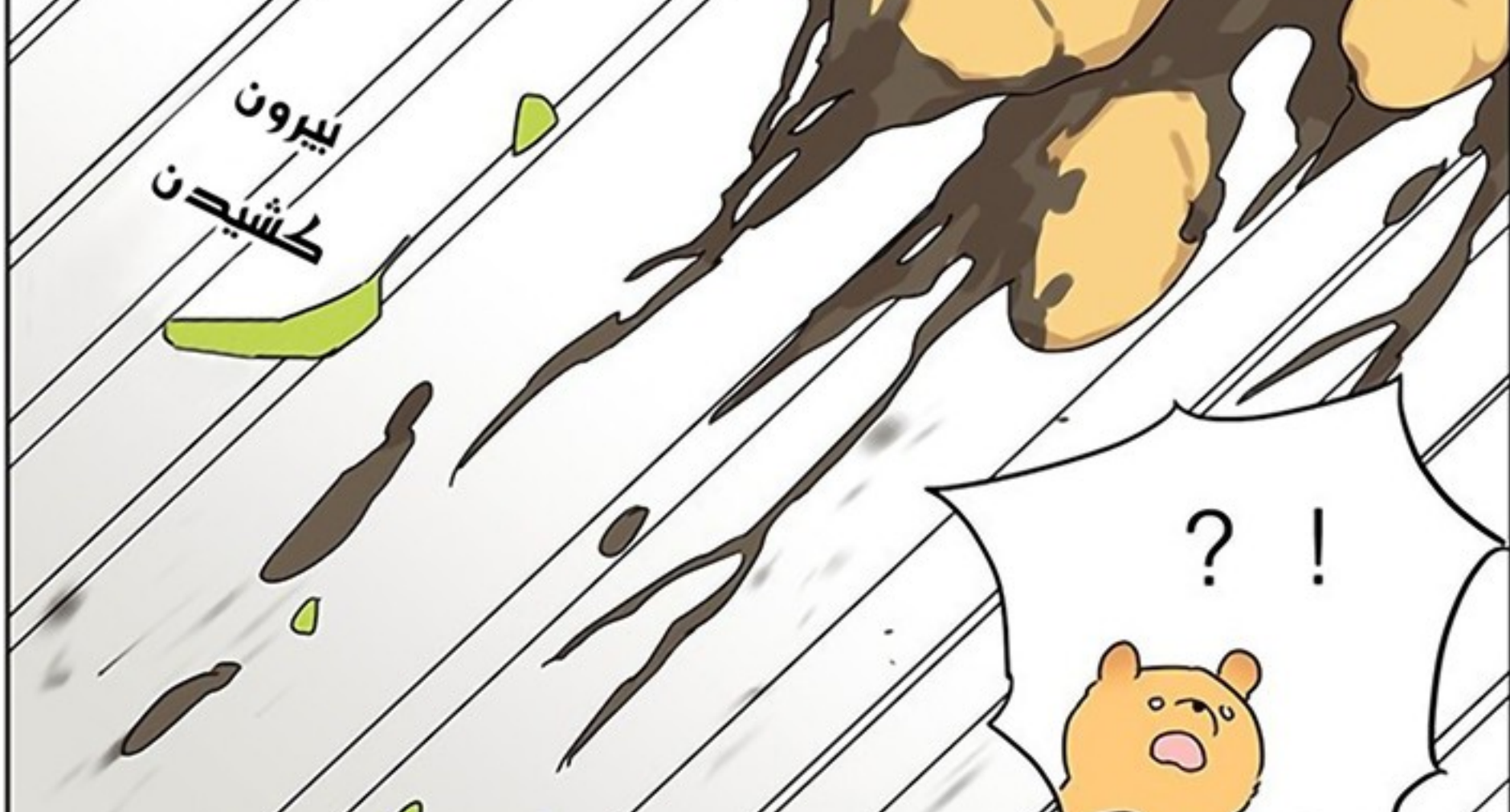


آه



و اینجورک شد که،

پای کوچولو دیگه مامانی نداشت...



آااا_ااااا

مامان داره
صدام می‌کنه.

باید برم پیشش.

مسخره بازی
در نیارا

اونا گرگن.
تو شبیه شون
نیستی!

این کوهستان
دیگه امن نیست.
بیا برگردیم خونه!

اوم...

صدا هو
می‌شنوی؟
بیا پایین!

هم...

اوه...



این خیلی لذت بخشه.~











